

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

شماره - هشتم

آبان ماه ۱۳۴۵

# اکنون از مجنا

دوره - سی و پنجم

شماره - ۸

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم )

دکتر لطفعلی - صورتگر

## عرفان و ذوق ایرانی

آسمان شفاف ایران که بر فراز این کشور پهناور مانند قبه‌ای از لاجورد برافراشته شده و زیر آن سقف پاك نیلگون ، اختران فلکی درخشان تر و با فروغ تر جلوه گری دارند و در اثر همان پاکی فاصله بین ستارگان و دوری و نزدیکی آنها پیش چشم آشکارتر است ، همواره ذوق تیز و فیاض مردم این سرزمین را باندیشه و تعمق در جهان آفرینش و حقیقت عالم هستی و کبریائی و عظمت آفریدگار راهبری کرده است و در آن روز گاران تاریک که مردم سرزمین های دیگر به پرستش ساخته های دست خویش می برداختند و دستگاه آفرینش را جولانگاه اصنام و آرمان ها و تمنیات بشری آنها می ساختند فلسفه ای روشن و با فروغ که اساس آن بر مصادمه و نزاع بین خوبی و بدی و پاکی و پلیدی و روشنی و تاریکی و پیروزی قطعی خیر بر شر بود بجهان بشریت موهبت کردند و تا این روز کار که هزاران حکیم و دانشمند و شاعر توانا و صاحب بدل از نقاط مختلف گیتی برانمائمی

فرزند آدم برخاسته از این فکر ایرانی بهره معنوی فراوان برده‌اند .

از آن زمان که ستاره فروزان یثرب آغاز نورافشانی کرد و دین مبین اسلام جهانیان را به پرستش خدای یگانه راهبری فرمود ایرانیان نیز این آئین مقدس را بجان و دل پذیرفتار گشتند و در پیروی احکام آسمانی و دستورهای قرآن کریم با آن صفا و خلوص عقیدت و ایمان کسه و ویژه مردم دیار ماست از سایر مللی که باسلام گسرویده بودند پیش افتادند .

اما ذوق تیز و هوش مبدع ایرانی برای فهم دقیق دینی که پذیرفته بود بهر نغمائی پرداخت و با فرا گرفتن زبان و ادبیات عرب ، تفسیر آیات مبارکات قرآنی ، علم کلام و حدیث و فقه اسلامی و حکمت و تاریخ و صرف و نحو عربی دانشمندان بزرگی از گوشه و کنار این کشور برخاستند و آثاری بسیار پرارج و بها که امروز زینت بخش معارف اسلامی و مورد استفاده فضلا و ارباب تحقیق گیتی است از خویش بیادگار گذاشتند .

شاید در میان خدماتی که دانشمندان و سخن گستران چیره دست ایرانی بعالم اسلام کرده‌اند خدمت عرفای ایرانی از همه جانبتر و ارزنده‌تر باشد ، زیرا از اواخر قرن اول هجری توجه خاصی از طرف ایرانیان معتقد بمبادی اسلامی ابراز میشد که از ماورای ظاهر و قوانین و قواعدی که مورد اطاعت مسلمانان بود توجهی بیاطن و جهان معنویت بشود و بحقیقت کلی عالم هستی که همه موجودات گیتی مظاهر و جلوه‌های آنند راهی پیدا کنند و از میان غبار تن که بقول حافظ حجاب چهره جان میشود نور پاک حقیقت را مشاهده نمایند . این مردم دریافتند که عالم حقیقت که باکی محض است زیر پرده‌های عادات کشمکش‌های زندگانی مادی پوشیده مانده و تا آدمی از ظواهر درنگدرد و خاشاک خودبینی و هوی پرستی را درخویشتن نسوزاند و از شائبه عادت پیراسته نگردد و غرق در عالم باطن نشود و روح را از اسارت ماده آزاد نکند حق را نخواهد

شناخت و بمقام قرب نخواهد رسید .

اینست که در قرن هفتم و هشتم میلادی یعنی از اوایل قرن دوم هجری مشربی روحانی درین کشور رسوخ یافت که مبنای آن بر تربیت روحانی نفس و مطلوب آن رسیدن بحقیقت مطلق بود و پیروان این مشرب را صوفی و اهل عرفان نام نهادند . در باب منشاء این سنخ فکر عقاید گونا گونی ابراز شده است : دسته‌ای معتقدند که عرفان و تصوف چنانکه در ایران متجلی است بر اساس اسلامی واحادیث و آیات قرآنی نهاده شده است و گفتار پیغمبر بزرگ اسلام و مولای متقیان را که بفقر یعنی به بی‌نیازی از تجملات ظاهر فریب دنیا ولذت گذران آن فخر داشت و کردار آن حضرت را سرمشق و راهنمای واقعی عرفای ایرانی میدانند و عارفان بزرگ ایران مانند بایزید بسطامی و ابراهیم ادهم و ابوالحسن خرقانی و دیگران را مسلمانی میدانند که در عین اطاعت از آنچه شریعت اسلام مقرر داشته با نور باطنی و جذبه‌ای که آنان را بطرف معبود میکشاند ، غرق عالم باطن گشته و از هر چه بند تعلق بوده است آزاد مانده‌اند . نظری دیگر آنست که نژاد آریائی تصوف و عرفان را برای تبری از آنچه از خارج بوی تلقین شده بنا نهاده است و ریشه آنرا در هندوستان و معتقدات هندوان و مسئله فنا و آنچه در آثار کهن هندو مانند وندتا سارا دیده میشود یافته‌اند . البته درین نظر اشکالی هست و آن اینکه فکر تصوف حتی در هند پس از ظهور دین مبین اسلام در هند یعنی پس از قرن یازدهم میلادی شروع به افاضه کرده است و پیش از آن عرفان و تصوف در ایران و دیگر کشورهای اسلامی شیوع فراوان داشته است .

نظر دیگر آنست که صوفیه در افکار خود به یونان و فلسفه نو افلاطونی که بنیان گذار آن پلوتن یا پلوتینوس یونانی است متکی و بان مرهونند و مسئله اشراق یعنی وصول بحقیقت از راه صفای باطن از آنجا سرچشمه گرفته است . این نظر نیز

مشكوك است زیرا افکار پلوتن پس از آغاز تجلی عرفان و تصوف در ایران راه یافته است (۱).

نظر دیگر آنست که عرفان و تصوف لازم و ملزوم هر مذهبی است که بطرف کمال و معرفت حقیقی و ایمان بوحدت وجود پیش میرود و بنا بر این خداشناسی و توجه بمبدأ و وصول بحقیقت را در تمام مذاهب گیتی میتوان یافت و بقول شیخ بهائی :

« مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه است »

این نظرات هر چه باشد اینقدر مسلم و آشکار است که مسئله وحدت وجود پیش از همه جا در بسطام و بدست بازید بسطامی در قرن دهم میلادی آغاز تجلی کرده است و این مسئله با طرز فکر و نبوغ نژاد ایرانی همواره سازگار بوده است ، چنانکه کوینده‌ای در ایران پیدا نمیشود که هر چند باصطلاح صوفیان از اهل طریقت مخصوص نباشد از خلال افکارش عشق بجهان حقیقت و توجه بعالم باطن تراوش نکند و شنونده را محسور بیان سحرانگیز خود نسازد .

کار نیروی خلاقه ایرانی آنست که هر چیز را که پسندش آید می‌پذیرد و بآن رنگ و نگار ایرانی میدهد و با آب و هوا و مقتضیات کشور خویش و عادت و پسندهای

۱ - a - «So great a taste for philosophy did he develop that he made up his mind to study that which was that which was being taught among the Persians and among the Hindus When the Emperor Gordian prepared himself for his expedition against the Persians, Plotinus, then 39 years old, followed in the wake of the army » .

- Plotinus, complete Works; trans. Kenneth Sylvan Guthrie Vol. I. p. 8.

b - « La filtration qui existe entre certaines idées de Plotin et les doctrines mystiques de l'Orient. » - *Translation of the Ennead of Plotinus*; Bouillet; 1857. p. XIII.

آنان سازگار میکند و در نتیجه آن ، چیزی بوجود میآورد که تنها اثر ظرافت و چرب دستی ایرانی در آن هویداست و از منشأ و ریشه آن آثاری بارز نمیتوان یافت زیرا رنگ و بوئی دیگر گرفته و نکبت فرح بخش آن از این سرزمین آفتاب دار بر خاسته است. همانطور که نقاشان و تذهیب کاران پشت جلد کلام الله مجید را با نهایت حسن سلیقه و ذوق نقاشی و تذهیب میکنند که احیاناً از طراحی چینی یا هندی متأثر است و یا آیات مبارکات را با خط بسیار زیبای نسخ تحریر مینمایند ، همینطور نیز افکار عمیق و اندیشه های دانشمندان کیتی را میگیرند و آنان را با معتقدات اسلامی خویش سازگار میسازند و یا حکایات و داستانهای مأخوذ از کشورهای دیگر را برای روشن ساختن مباحث مذهبی و فلسفی و اخلاقی بکار میبرند ، چنانکه مولانا جلال الدین چنین کرد و طوطی هندوستان و کتیزک ختائی را شاهد دو بحث شیرین عرفانی قرارداد و پیش از او عارف بزرگ نیشابور بهمین طرز به بیان افکار عمیق عرفانی میپرداخت و بلبل ایرانی و طاووس هندی را در يك مجلس بسخن سرائی می انداخت و سنائی می فرمود :

بهرج از راه دورافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان  
 بهرج از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا  
 سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی  
 مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا  
 چو تن جان را مزین کن بنور دین که زشت آید  
 درون سو شاه عربان و برون سو کوشک پر دیبا



منظور من از این بحث تحقیق در مراحل تصوف نیست بلکه قصدم آنست که تجلی فکر بزرگان سخن گستر این سرزمین را در عالم عرفان برای خوانندگان مشهور و طالبان ادب را با مردانی مانند شیخ عطار و مولانا و سنائی و دیگران محشور کنم و آنانرا از خوان نعمت بیدریغ این نامداران بهره مند سازم .

عبدالرفیع حقیقت - (رفیع)

## نهیضهای ملی ایران

(۲۱)

### جنگ طاهر ذوالیمینین باعلی بن عیسی

جنگ معروف طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین با علی بن عیسی بن ماهان را که نفر اول از طرف مأمون و ذبگری از طرف امین فرزندان ناسازگار هارون الرشید در این جنگ نمایندگی داشتند، جنگ دو برادر بر سر خلافت نباید نامید. این جنگ صحنه‌ای از پیکار مداوم ایرانیان با اعراب غاصب و از خودراضی بشمار میرود. و نتیجه‌ای که از این جنگ و جنگهای بعد از آن بدست آمد طلیعه پیروزی ایرانیان بر اعراب است نه غلبه مأمون بر برادرش امین، بطوریکه عموم مورخان نوشته‌اند این جنگ در ری اتفاق افتاده است، طبری مینویسد: طاهر با بیست هزار مرد جنگی برای مقابله با علی بن عیسی از خراسان عازم مغرب گردید و در ولایت ری به لشکریان علی برخورد نمود.

پس از صف آرایی در مقابل هم طاهر و علی بن عیسی به جنگ تن به تن پرداختند و طاهر بادست چپ علی بن عیسی سردار اعزامی امین خلیفه بی تدبیر عباسی را به دونیم کرد و با انجام این کار همه خراسانیان یکباره حمله کردند و افراد سپاه بغداد به نخستین حمله پا به فرار گذاشتند.

لشکریان طاهر عده زیادی از فراریان را کشتند و سر علی بن عیسی را به نزد طاهر آوردند.

طاهر نامه‌ای به فضل بن سهل نوشت و بشارت فتح و پیروزی را بوی داد و نامه دیگری نیز به مأمون نوشت و سر علی بن عیسی را به مرو فرستاد. این واقعه در روز هفتم شعبان سال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاد.

مأمون پس از وصول خبر فتح ، به طاهر نامه نوشت که از مردم ری و نواحی اطراف برای خلافت او بیعت بگیرد و سپس بجانب بلاد غرب ایران و بالنتیجه به بغداد رهسپار گردد .

### جنگ طاهر با عبدالرحمن بن جبلة الاسدی

پس از وصول خبر شکست و فرار لشکریان عرب و کشته شدن علی بن عیسی بن ماهان به بغداد ، امین عبدالرحمن بن جبلة الاسدی را با بیست هزار مرد جنگی برای مقابله طاهر خراسانی نامزد کرد . عبدالرحمن بسوی ایران رهسپار گردید و در بین راه همدان به ری با طاهر روبرو شد ، جنگ سختی بین آنها اتفاق افتاد و عاقبت عبدالرحمن عقب نشینی کرد ، طاهر از افراد سپاه او را بسیار بکشت و عبدالرحمن به حصار همدان پناه برد ، طاهر همدان را محاصره کرد و این محاصره مدت دو ماه بطول انجامید سرانجام عبدالرحمن و افراد او بعلت نداشتن آذوقه بتنگ آمدند و امان خواستند طاهر آنان را امان داد و عبدالرحمن را به لشکر گاه خود آورد ، پس از این واقعه طاهر برای تمشیت امور واستراحت افراد سپاه خود مدت یکماه در همدان توقف نمود ، در همین حین خبر محاصره شدن عبدالرحمن توسط طاهر ببغداد رسید ، و امین لشکر کمکی برای عبدالرحمن فرستاد ، افراد این لشکر چون به نزدیکی همدان رسیدند خبر یافتند که عبدالرحمن و افراد او تسلیم شده اند . ناچار نامه ای به عبدالرحمن نوشتند که ما به یاری تو از بغداد آمده ایم و حال آنکه تو تسلیم طاهر شده ای با این ترتیب ما را چه فرمائی ؟

عبدالرحمن پس از دریافت نامه تصمیم گرفت طاهر را بفریبد . بهمین منظور نامه را عیناً به طاهر عرضه داشت و گفت بهتر آنست نامه ای حاکی از وعده های خرسند کننده نوشته و توسط خود من برای آنان ارسال داری . من نامه را بدانجا برده و همه افراد سپاه را به طرفداری مأمون برانگیخته و به اردو گاه تو خواهم آورد .

طاهر بدون مطالعه دستور داد نامه را نوشتند و توسط خود عبدالرحمن برای آنان فرستاد. وقتی عبدالرحمن به سپاه بغداد ملحق شد با تهیه و تدارک لازم بی‌خبر به اردو گاه طاهر شبیخون زد، جنگ سختی اتفاق افتاد و بسیاری از افراد لشکر طاهر کشته شدند ولی سرانجام عبدالرحمن کشته شد و افراد او هزیمت شدند، طاهر سر عبدالرحمن را بعنوان نشانه پیروزی به خراسان نزد مأمون فرستاد و از همدان به سوی بغداد رهسپار گردید.

### آشوب و انقلاب در بغداد

خبر شکست لشکر اغزامی و کشته شدن عبدالرحمن بن جبلة الاسدی و نزدیک شدن طاهر ذوالیمینین سردار شکست‌ناپذیر خراسانی به بغداد موجی از خشم و ناراضگی در بین عموم طبقات بخصوص امیران و افراد سپاه عرب بوجود آورد، بطوریکه نوشته‌اند افراد سپاه بغداد علیه محمد امین خلیفه بی‌تدبیر و عیاش عباسی شوریدند و گفتند (غدر کردی و بیعت برادر را بشکستی و خدای عزوجل ترا بگرفت و از وی چهارماهه درم خواستند، او درم بداد و ایشانرا دلخوش کرد تا بیارامیدند و مهترانرا همه صلت داد) (۱)

پس از این واقعه محمد امین برای مقابله با طاهر سردار با کفایت برادرش مأمون به مطالعه پرداخت ابتدا اسدبن یزید بن مزید را خواند تا او را به جنگ طاهر بفرستد.

اسدبن یزید حاضر به اجرای دستور خلیفه نشد و از عدم لیاقت و شایستگی وی سخت انتقاد کرد. امین دستور داد او را بازداشت کردند و عموی وی احمد بن مزید و عبدالله بن حمید بن قحطبه را نامزد کارزار نمود ولی در موقع حرکت آنان بنا به وساطت احمد بن مزید برادرزاده او اسدبن یزید از زندان رهائی یافت.

اینان با افراد لشکر خود برای مقابله با طاهر تا خانقین پیش رفتند در این



موقع ظاهر از روحیه ضعیف و پول پرستی بغدادیان استفاده نمود و بیست نفر از افراد لشکر خود را با لباس مبدل داخل لشکر اعراب فرستاد. این عده به افراد سپاه امین گفتند که: (محمد امین به بغداد دیوان عطا بنهاد است و سپاه را دو ساله درم میدهد) وقتی این خبر در اردو گاه شایع شد افراد لشکر به گمان اینکه راست است گفتند خلیفه ما را به جنگ میفرستد و به افراد مقیم در بغداد درم دو ساله دهد پس باز گردیم و گروهی گفتند ما باز نگردیم دامنه اختلاف بالا گرفت و گروه گروه عازم بغداد شدند و در نتیجه عموم افراد لشکر اعزامی امین جنگ نا کرده باز گشتند (۱) در این موقع شهر بغداد وضع نابسامانی بخود گرفته بود آثار هرج و مرج و بلوا در همه جا مشهود بود از هر گوشه‌ای نغمه‌یی ساز میشد.

سرداران و امیران طماع بغداد نیز بمنظور جمع آوری مال و مکننت که هدف نهائی آنان بود، آتش این اختلاف و آشوب را دامن میزدند. خلیفه ضعیف النفس نیز در این میان هیچگونه قدرت و تسلطی بر امور نداشت و پایتخت آرام و منظم دوران خلافت پراقتدار هارون الرشید به بازار آشفته سیاستهای متضاد مبدل شده بود.

ازهر سو آشوبی برمیخواست، در همین موقع بود که عده‌یی به تحریک حسین بن علی بن عیسی بن ماهان در بغداد شورش نموده امین را از خلافت خلع کردند و برای برادرش مأمون از مردم بیعت گرفتند، امین و مادرش زبیده در قصر بوجعفر بازداشت شدند. ولی چند روزی نگذشت که عده‌ئی بطرفداری از امین او را از زندان آزاد ساختند و مجدداً با او بیعت کردند و مسبب اصلی خلع محمد امین را نیز بقتل رسانیدند (۲)

### (پیشرفت ظاهر بسوی بغداد)

ظاهر ذوالیمینین با پیروزیهای پی در پی بسوی بغداد پیش میرفت، در اهواز محمد بن یزید بن حاتم المهبلی را که از طرف امین در آنجا حکومت داشت کشت و بر آن شهر دست یافت.

سپس احمد بن المهبلی را با لشکری به کوفه فرستاد. در همین موقع حکام شهرهای

کوفه و بصره و موصل که از طرف امین بدین سمت برگزیده شده بودند امین را از خلافت خلع نموده و برای خلافت مأمون از مردم بیعت گرفتند ، و مراتب را توسط نماینده‌ای باطلاع طاهر زوالیمینین رسانیدند و طاهر نیز هر سه نفر را همچنان بحکومت آن سه شهر ابقاء نمود .

طاهر از بلاشان بسوی عراق حرکت کرد و نامه‌ای به مأمون نوشت که از عقبه حلوان فروشدم و بحد عراق در آمدم ، بطوریکه طبری مینویسد مأمون از این خبر شاد شد و او را خلعت فرستاد و فضل بن سهل را که بنا بتوصیه وی طاهر را بدین مهم برگزیده بود مورد تفقد قرارداد و بنام زوالریاستین ملقب نمود ، چون طاهر در نامه خود درخواست اعزام سپاه مجدد جهت حمله به بغداد کرده بود مأمون هر ثمه بن اعین را با بیست هزار مرد جنگی بفرستاد . هر ثمه در مقام لشکری از طاهر بزرگتر بود چون برای مأمون مسلم بود که هر ثمه از طاهر اطاعت نخواهد نمود نامه‌ای به طاهر نوشت که تو از راه اهواز به پیشروی خود ادامه ده و هر ثمه از راه نهر وان پیش رود .

طاهر پس از دست یافتن به شهرهای کوفه و بصره و موصل روی به شهر واسط نهاد در این شهر هبتم بن شعبه از طرف امین حکومت داشت ، وقتی که خبر نزدیک شدن طاهر زوالیمینین را شنید آهنگ گریختن کرد . برای انجام این کار از اطرافیان خود شرم میکرد اررکابدار خود اسبی طلب کرد ، رکابدار دواسب نزد وی آورد ، حاکم گفت از این دو اسب کدام بهتر است که برشینم رکابدار گفت اگر خواهی گریختن آن اسب و اگر جنگ خواهی کردن این اسب ، هبتم بخندید و گفت اسب گریزیار که از پیش طاهر گریختن عیب نبود .

پس از فرار هبتم طاهر به شهر واسط نزدیک شد و بدون برخورد با هیچگونه مقاومتی باین شهر دست یافت سمس از آنجا به شهرمداین رفت و آن شهر را نیز بتصرف درآورد و نامه‌ای به هر ثمه نوشت و هر ثمه سپاه خود را از راه حلوان به بغداد آورد و بدین ترتیب شهر بغداد از دو طرف مورد محاصره ایرانیان که بنام هواخواهی مأمون در این یورش ملی شرکت داشتند قرار گرفت .

**ناتمام**

استاد سخن : وحید دستگردی



## یکغزل شیوا

ز گلستان جهان صرفه بود خارم و بس  
 نهال عشق ثمر داد انتظارم و بس  
 بگرد من قفس آهن است باغ وجود  
 بجرم اینکه درین باغ من هزارم و بس  
 ز چار موج حوادث نمیرسم بکنار  
 جز اینکه یار کند جای در کنارم و بس  
 خدایرا مفشان دامن ار چه میدانم  
 بدامن تو درین رهگذر غبارم و بس  
 غلام زلف سیه فام پر خم و شکنم  
 که دفترست ز آشفته روزگارم و بس  
 فراز چشم چو ابرو بهر که دادم جای  
 نشانند چون مژه در دیده نیش خارم و بس  
 شنیده‌ای بسکندر چه گفت دارا گفت  
 قتیل مظلّمه مهر ماهیارم و بس  
 شکسته خاطرّم از خامه شکسته خویش  
 زبون این دو زبان سیاهکارم و بس  
 چه جای شکوه ز اغیار در زمانه وحید  
 که پایمال حوادث بدست یارم و بس

از : لوئی دو بروی

طباطبائی نائینی

## مقام نور در طبیعت

وظیفه بزرگی که نور در عالم طبیعت دارد نه تنها اکنون بنظر بسیار مهم و عجیب میآید، بلکه همیشه هم دانشمندانیکه بمطالعه آثار مشهود و محسوس طبیعت میپرداختند عامل نور را از دیگر عوامل جهانی جدا میگردند و امتیاز خاصی برایش قائل میشدند. در آغاز اینطور بنظر میرسید که چون یکی از حواس پنجگانه ما نور را ادراک میکند، دانش بشری باین عامل شریف طبیعت اینقدر اهمیت داده و آنرا سرآمد دیگر آثارش شناخته است، در صورتیکه بهیچوجه اینطور نیست و همانطور که بعد خواهیم دید مقام نور حقیقهٔ خیلی بالا و آثار گوناگون و زیادش از دیگر آثار محسوس ما جدا و ممتاز است، زیرا با وجود اینکه صوت هم یکی از آثار طبیعی و محسوس بشر است، طبیعت شناسان اهمیت نور را بآن نمیدهند و همردیف آنش نمیشناسند، چون صوت از ارتعاشات محیط جامد یا مایع و یا بخار پدید میآید و بخودی خود در عالم خلقت شخصیت مستقل و وجود مشخصی ندارد و مطالعه اش برای ما هر قدر شیرین و دلچسب باشد هرگز قادر نیست مشکلی از مشکلات بی شمار گیتی را بگشاید و ساختمان شگرف هستی را بما بشناساند تا پرده اسرار جهان بی پایان را از پیش چشم ما پس زند.

بیش از ورود در بحث نور این نکته را باید بدانیم که در گفتار امروزمان هر جا صحبت از نور میشود مقصود فقط اشعه محدود نوری که چشم بشر را متأثر میکند نیست، بلکه منظور ما خیلی وسیعتر و جامعتر است و شامل کلیه آثار تشعشی که سراسر طبیعت را پر کرده و نور مرئی ما جزء بسیار ناچیزی از آن و یکی از تظاهرات فراوان

آنست مییاشد .

### تشنع چیست ؟

فیزیک امروز پرتوهای پیداو نهان بيشمارى ميشناسد كه نسبت بكمتر شدن طول موجشان بترتيب زير تقسيم ميشوند:

پرتوهای الکترومغناطیسی ، زیر قرمز ، مرئی ، بالای بنفش ، مجهول  
از نردبان بی ابتدا و بی انتهای اشعه و پرتوها تنها پله‌ای که بنظر ما میرسد و چشم آدمی آنرا می بیند ، همان پله اشعه پیدای نور است که چشم گیرنده ما آنرا درك میکند و جهان مرئی و جزء بسیار ناچیزی از آنچه را در آنست بما مینمایاند ، و حال آنکه بقیه پله‌های بيشمار این نردبان بی سرونه برای ما ناپیدا و از نظر ظاهر بی‌نمان نهانست و بهیچیک از حواس ما نمیآید و اگر نبوغ خلاق دانشمندان نبود از وجود همین مقدار اشعه مکشوف هم بی خبر میماندیم و آثار معجز آسای آنها را مشاهده نمیکردیم و نمیدانستیم که در پشت برده پیدای ما چه چیزهای ناپیدا نهفته شده و چه غوغا و هیاهویی در آنجا برپا است ، از اینرو در مییابیم که فقط چشم برون بین ما نیست که چون نور را میبیند برای آن مقام ارجمندی ميشناسد ، بلکه این دیده درون نگرماست که بقدرت بی انتهای پرتوهای ناپایدار پیدا کرده و اشعه نادیدنی را دیده و با آثار حیرت انگیزشان پی برده است .

### اهمیت بی نهایت نور

همانطور که افراد ارجمندی مانند شعرا اهمیت نور را در این میدانند که زیبائیهای محبوب را بوسیله آن بشناسند و یا سایه روشن ابر و آسمان و بازی نور را در امواج دریا تماشا کنند و در دیدار معشوق چنان محو شوند که فایده دیده را منحصرأ در دیدن دلبر بدانند و اگر دلداری نه بینند بینا ثیرا بیفایده بشمارند ، همانطور خردمندان نیز فائده بینا ثیرا صرفأ در کشف رموز آفرینش میدانند و بوسیله همین

نور است که میخواهند تاریکیهای فکر و فهم آدمیرا بزدايند و برزهای درون برده پی برند ، در نتیجه ، حق دارند نورا کلید اسرار خلقت بخوانند و حل معمای هستی را از آن بخواهند .

### سرعت نور

از قرنهای پیش دانشمندان بسرعت زیاد نور پی برده بودند و چون هیچ وسیلهای برای اندازه گیری سرعت حرکات نداشتند معتقد بودند نور برای سیر خود زمان نمیخواهد بلکه آنرا در همه جا منتشر میشود و در یک لحظه همه جا میرسد .

نخستین کواکب شناسی که برای حرکت نور میزانی قائل شده و آنرا معین کرد « دهر » دانمارکی بود که در سال ۱۶۷۶ در رصدخانه پاریس کار میکرد و در اثر رصد اقمار مشتری و اندازه گیری مدتی که نور آفتاب لازم دارد تا قطر مدار زمین را بدور خورشید به پیماید ، برای سرعت سیر نور حدی معادل ۳۱۳ هزار کیلومتر در ثانیه یافت ، اندازه ای که پس از آزمایشهای دقیق علمی ، درستی آن از طرف دانشمندان کنونی تصدیق و در حدود ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه تعیین شده است .

با این سرعت مدهش که عقلاً حیران میسازد باز می بینیم که نور نزدیکترین ستاره بکره زمین مدت چهار سال و اشعه نزدیکترین کهکشان بما هزاران سال و پرتو دورترین جهانی که عجالتاً برصد مادر آمده مدت چند میلیارد سال در راه است تا بکره کوچک خاکمی ما برسد و چشم بیدار و دور بین تماشاگران فلکی را روشن و فکر شب زنده داران آسمانیرا خرسند گرداند .

عمده اهمیت موضوع تنها در این سرعت غیر قابل تصور نیست ، بلکه نکته اصلی اینست که هیچ عنصر دیگری ممکن نیست حتی باین سرعت نیز برسد ، چه رسد که از آن هم تجاوز کند ، بنابراین میتوان سرعت نور را آخرین حد سرعتی دانست که

در طبیعت وجود دارد .

نظریه نسبیت ونور

فلسفه نسبیت و آزمایشهای هوشمندانه آن بما میآموزد که نه تنها سرعت نور در خلا حد سرعت است ، بلکه جرم اجسام که در حرکت معمولی و کم ما ثابت و بی تغییر است ، هر قدر سرعت حرکت آن جسم زیادتز شود جرم آنهم زیادتز میشود ، تا جائیکه اگر بر فرض سرعت حرکت جسمی در خلاء با اندازه سرعت سیر نور شود جرم آن جسم به بی نهایت میرسد و چون برای آنکه بتوانیم جسمی را با سرعت نور در آوریم باید آن جسم نیروی بینهایتی بدهیم و این امر از محالانست ، بنابراین هیچ عنصر مادی هرگز نمیتواند حرکاتش را بقدر نور برساند و ناچار باید خیلی کندتر از آن باشد ، پس تنها نور یا عبارات علمی فوتونهای نور است که میتواند این سرعت مدهشرا داشته باشد و خلا بی پایانرا با این شتاب شگرف در نوردد .

در شماره بعد روشن خواهد شد .

نور چیست ؟

نه علم و عمل نه جاه و مالی داریم

وز جور فلك بدل مالالی داریم

با این همه خریمیم و خرسند از آنک

با ماه رخی گاه وصالی داریم

( وحیدزاده - نسیم )

مرتضی - مدرسی چهاردهی

## ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

مردم هوشمند شیراز به مسجد تاریخی کریمخان زند دل بستگی دارند ، در کنار مسجد شهریار عادل سرای قالی فروشان است . در آنجا مردی روشن بین روزها سرگرم خرید و فروش است ، سرد و گرم روزگار دیده و چشیده ، گرچه در خواندن و نوشتن توانا نیست و خود را بی سواد میدانند .

راه هارفت ، مسلک هادید ، مشربها و مذهب هاشنید ، سالیانی درویشی را منکر شد ، هر درویش دوره گردی را دشمن بود ، چون مرد کار و زحمت است درویشی را برخلاف کوشش و تکاپو دانست ، روزها و شبها بر این خیال خام گذراند تا آنکه چشم نهان بینش کم کم باز شد ، اندک اندک ذوق مثنوی خوانی در وی پدید آمد ، احساس نمود که پشت سر این دنیای مادی جهان دیگری هست ، گاهگاه روزنه‌ای از آن نمودار میشود !! ناگاه شبی در انجمنی از عاشقان که گفتگوی دل و دلدار بود ، سخنی بر زبان رفت ، مجلس دور از قیل و قال که بجز یاد اهل ذوق و حال صحبتی نبود ، یکی وصف صاحب دولتی را نمود که در دلبری شهره آفاق و در دلداری بی مانند است ، دیگری از راه دشوار و زلفین خم اندر حمش سخن میراند ، دیوار کویش سر میشکند ، آستان بلندش دست هر گدا نرسد ! حریفی از خم پر می و جام لبریزش گفت که هر بی خرد را در آنجا راه نباشد و جز رندان بلاکش را بمجلس نخواند که سخت پرمایه است ، نرد عشق با بیمایگان تهیدست نبازد ، بی کسان فرومایه را بیال مگسی ارزش ندهد !!

دیگری که با وی سابقه آشنائی داشت قیافه اندوهناکش را دید از کنار مجلس فریاد زد و با آهنگی که بر تار دل‌های غمناک مینوازند فروخواند :



هله خاموش که شمس الحق تبریز از این می

همگسان را بچشاند ، بچشاند ، بچشاند

در آن روزها و شبها این اشعار معروف هائف اصفهانی زبان حال و ترجمان

احوال او بود :

محفلی نغز دیدم و روشن	میر آن بزم ، پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف	باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و میکشان گردش	پاره‌ای مست و پاره‌ای مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی	دل پر از گفتگو و لب خاموش
همه را از عنایت ازلی	چشم حق بین و گوش راز نیوش

محمد رضا فرودی چشم دل باز کرد جهان دیگری دید در راه سلوک کوشید ،

رنجها برد زحمت‌ها کشید تا خود را بحقیقتی رساند .

روشنی در دل تارش تا بید ، دانست : يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد ،

روزی از روزها پیر روشن ضمیر باو فرمود داستان ابراهیم ادهم را به شعر درآورد و

آنچه درین باره شنیده و دانسته بقالب شعر بیاورد .

چون سخن از دل بر آید لاجرم بر دل نشیند ، سالک تازه کار گفت : خواندن و

نوشتن را بزحمت تواند و چگونه شود ماجرای شورانگیز شاهزاده بلخی را بشعر

سراید ! شعر زبان فرشتگان است او را چه کار که در جرگه عالم ملکوت قرار گیرد !!

خرید و فروش فرش با شعر و شاعری چه مناسبت ؟؛ شمس الحق تبریز زمان دریافت

که خمیر مایه انسانی او خوب پرورش نشده روزی چند از این ماجرا گذشت تا در

مجلس روحانیان که همه سری پرشور داشتند بار دیگر اشارت شد که شعر سراپد ا

اوهمت خواست تا در اثر تصرف رهبر روحانی خود راه شعر و شاعری عرفانی رایبمود ،

داستان ابراهیم ادهم ، حالات ادهم پاره دوز ، شکفتی‌های ولادت آن عارف بزرگ

را برشته نظم درآورد .

راه تربیت نفس ، خودشناسی را بازبانی ساده ، اشعاری شیرین و مختصر بیان نمود ، کتاب انوارالعیون چاپ شیراز گرچه شرح احوال ادهم پاره دوزوشکفتی‌های تولد حضرت سلطان ابراهیم ادهم را دربردارد ، داستان جوانی که صورت خود را در آئینه بیند ، قصه مجنون ، جوینده علف کیمیا ، مجذوب الهی ، حکایت پادشاهی که سه پسر خود را بسفر فرستاد از شاهکارهای فرودی ذهبی است که خواننده را با خود متوجه عوالم مافوق طبیعت میسازد خواننده کتاب «انوارالعیون» در هنگام مطالعه آن ماجراها و شور و عشق عالم معنی ممکن است ناگهان فغان کشد و گوید :

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان درپیش

کی روی ، ره ز که برسی ، چه کنی ؟ چون باشی !؟

درباره اویس قرنی داستاها گفته و نوشته‌اند ، عارفان گویند چون عشق و محبت

چوپان یمنی با پیامبر اسلام بود ، در راه آن حضرت فانی گشت فرودی ما چنین گوید :

چون اویس از عشق احمد مست شد ترک هستی کرد ، چون پابست شد

صبغة الله یافت شد هم‌رنگ او یافت جانن در نهان فرهنگ او

داشت راهی سوی او از راه دل جان او با او از آن شد متصل

هیچ میدانی که عشق مصطفی با که بد ؟ با ذات پاک کبریا

روز و شب با عشق اندر کار بود پای بند طرء دلدار بود

آن چنان شد فانی اندر عشق یار تا در او شد ، قدرت حق آشکار

از معراج پیامبر دقیق‌ترین نکته‌های عرفانی و روحی را که با معتقدات مذهب

جعفری درست درمیآید لسان الفقراء فرودی چنین سرود .

آن محبت میکشد او را بجد تا که با معشوق خود شد متحد

بود احمد را بسر شوق لقاء ز آن سبب دادش خدا این ارتقاء

پس بظاهر شد بمعراج و بدید  
آنچه دید و با خدا گفت و شنید  
از خودی بگذشت ، شد اندر فنا  
یافت قسرب قاب قوسین و دنا  
مصطفی با حق چو نرد عشق باخت  
اسب همت زان سبب تا عرش تاخت  
چونکه معشوق محمد (ص) بد خدا  
ترك زآن فرمود يك سر ، ماسوا

درباره نام دیوان اشعار خود چنین گوید :

چونکه این دفتر همه آراستم  
نامش از آن پیر دانا خواستم (۱)  
داد دستورم که هنگام نماز  
از طریق دل ، طلب کن با نیاز  
پس بامرش خواستم ، از دل کنون  
بر لسان آمد که انوار العیون  
این کتاب چون مورد توجه اهل ذوق و ادب گردید آن را بچاپ رسانید ، همه  
میدانیم که شعر زبان دل است ، شاعر عباس صبحی مردی بی سواد چنان اشعاری  
می سرود که عارف و عامی را بوجد و حال می آورد .  
روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است

آری افطار رطب در رمضان مستحب است

۱ - مقصود شادروان آقا میرزا احمد تبریزی مشهور بوحید الاولیاء از بزرگان  
طریقت ذهبی که آرامگاه او در شیراز مطاف اهل راز است .

#### تنبیه

حکیمان دیر دیر خورند و عباد نیم سیر و زهاد سدرمق و پیران  
تا عرق کنند و جوانان ، تا طبق بردارند اما قلندران چندانکه نه در معده  
جای نفس مانند نه در سفره روزی کس .  
حکمت : هر که را دشمن بیش است اگر نکشد دشمن خویش است .

( سعدی )

## پیشینه کردها

در شماره گذشته بنام کرد شناسی اندکی گفتگو کردیم و از روی سروده‌های شاهنامه شادروان فردوسی توسی نشان دادیم که کردها از نژاد ایرانیان دوره‌های پیشدادیان هستند و با ایرانیان دیگر از یک ریشه میباشند . چون در گفتار پیش ، یک رشته لغزشهای چاپی بود . از این رو باید برخی از آنچه را که در آنجا نوشته بودم در اینجا از نو بنویسم و چگونگی را خوب روشن سازم .

در گفتار پیش یادآور شده بودم که زال دستان دلاور نامی زابلستان را در شاهنامه بنام کرد یاد میکند و میگوید :

بگیتی دراز پهلوانان کرد      پی زال زر کس نباید شمرد

یعنی در میان پهلوانان کرد ، زال زر ار همه بهتر و بالاتر است و کسی را یارای برابری با او نیست .

بیشتر پژوهندگان این واژه را گرد خوانده‌اند و بمعنی دلاور و پهلوان آورده‌اند ولی اگر خوب باریک شویم می بینیم چنین نیست . زیرا این واژه پس از واژه پهلوانان آمده که بمعنی گرد و دلیر است و نمی توان گفت هر دو واژه به یک معنی است و یک چیز را میسازند .

چون سخن با اینجا رسید ، شایسته میدانم کمی درباره دوخاندان پیشدادیان و کیان که در شاهنامه یاد شده اند سخن بگویم و استوار بودن داستان آنها را نمایان سازم . زیرا چنانکه می بینم ، برخی از پژوهندگان گفته‌های شاهنامه را در باره پیشدادیان و کیان افسانه میدانند و بی پایه می انگارند و روی این پندارها داستان کردها را نیز که در شاهنامه آمده ، در شمار افسانه وانمود میسازند .

اینگونه پندارها ازدوراه است . یکی ازراه بداندیشی و دشمنی و برای پائین آوردن پیشینه دور و دراز کشوری بزرگ و کهنسال ایران وسست ساختن پایه یاور و اندیشه پیروان این بنیاد نامه باستانی . دوم ازراه نا آگاهی و پژوهش نکردن در ریشه و سرچشمه سروده های شاهنامه فردوسی توسی است . زیرا اگر پژوهش میکردند و یا کمی باندیشه فرومیرفتند ، میدانستند که گفته های شاهنامه در باره پیشدادیان و کیان پایه بس استوار دارد و نمی توان آنرا افسانه پنداشت . بهترین گواه آشکار برای پیشینه پادشاهان پیشدادی و کیان ، درفش کلویانی است که از آن زمان تا پایان ساسانیان به یادگار مانده بود و سرانجام بدست تازیان افتاد .

خوب میدانیم که گفته های شاهنامه از روی خدای نامک پهلوی است که آنهم از کتاب آویستا سرچشمه گرفته . یعنی نام و نشان و چکیده سرگذشت پادشاهان و برخی از بزرگان دو خاندان پیشدادیان و کیان در آویستا نوشته شده است . بنابراین نمی توان همه این پیشینه های دینی و دانشی و تاریخی را بی پایه انگاشت و افسانه پنداشت . افسانه پنداشتن داستان پیشدادیان و کیان در شاهنامه ، افسانه نشان دادن خدای نامک پهلوی و کتاب دینی و دانشی آویستا میباشد ! اگر کتاب آویستارا بی پایه و افسانه پندارند ، زردشت پیغمبر نیز در شمار پیامبران افسانه ای خواهد بود . زیرا زردشت در آویستا همزمان کی گشتاسب واپسین پادشاه دودمان کیان میباشد . اگر داستان کی گشتاسب و زردشت افسانه باشد ، دین و آئینی که از زردشت به یادگار مانده و ایرانیان پیشین پیرو آن بوده اند و اکنون نیز در ایران و هندوستان پیروانی دارد ، همه بر پایه افسانه خواهد بود ، آیا آدم خردمند و با داد و دانش میتواند همه اینهارا افسانه پندارد و همه این پیشینه هارا بی پایه شمارد ؟ آیا : بیهوده سخن باین درازی ؟ شاید در شاهنامه برخی از داستانها ازراه شیوه سخن سرائی شاخ و برگ کی داده

شده باشد ولی نمیتوان پایه آنها را که مایه شناسائی و سرفرازی مردمی کهنسال است نادیده گرفت و یا سست و بی پایه پنداشت . شاید یکی از انگیزه های افسانه پنداشتن این داستانها ، عمرهای درازی است که برای برخی از پادشاهان یاد شده . مانند هفت صد (۷۰۰) سال پادشاهی برای جمشید - هزار سال برای اژی دهاک . پنجصد (۵۰۰) سال برای فریدون .

اگر به تورات نگاه کنیم می بینیم در آنجا نیز برای بیشتر پیامبران و پیامبر زادگان از اینگونه عمرها یاد شده . برابر نوشته های تورات ، آدم نخستین ۹۳۰ سال نوح پیغمبر ۹۵۰ سال عمر کرده . درباره آنها هر جور داوری میکنند میتوانند در باره عمرهای یاد شده برای برخی از پادشاهان پیشین ایران نیز همانگونه داوری کنند . از اینها که بگذریم ، دانشمندان بر این هستند که این عمرهای دراز ، نمودار دوره فرمانروائی چندتن پادشاه است که همه به يك نام خوانده میشوند . یعنی جمشید نام خانوادگی پادشاهی است که هفت صد (۷۰۰) سال پادشاهی کرده اند - اژی دهاک نام خانوادگی يك دسته از بیگانگانی است که هزار سال به ایران دست یافته اند - فریدون نام خانوادگی پادشاهانی است که پنجصد (۵۰۰) سال پادشاهی کرده اند .

شادروان استاد سعید نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران ، با بررسی های ژرف بیناند این رازها را بخوبی روشن ساخته است . با گفت و گوهائی که شد ، سروده های شاهنامه درباره پیشدادیان و کیان و همچنین درباره پیشینه کردها ، پایه استوار دارد و در نزد ایرانیان باکسرشت گرامی میباشد .

علمی که ترا گره گشاید بطلب	زان پیش که از توجان بر آید بطلب
آن نیست که هست مینماید بگذار	آن هست که نیست مینماید بطلب

(مولوی)

## آوتیک ایسهاکیان

ترجمه: دکتر مراند قوکیسیان

## منظومه ابو العالی معری

## پنجمین سوره

و کاروان با اطمینان رقص طوفانهای هولناک و اشباح را میشکافت ، و مجذوب و مفتون درای جرس بی ترس و انصراف به پیش میرفت ، - دوست چیست ... ابو العالی معری در دل آشفتهی خود تکرار میکرد - در آغوش ماری سیاه است که بستر را آلوده میکند ... ای کاروان ای دوست آشنایم پرواز کن .

بهر کجا که رسی بی درنگ بگذر برو و بی درنگ به پیش برو ، ای جادهی مهربان ، مرا با خود ببر و ناپدیدم کن تا ابناء بشر شاهد عذاب من نباشند ، و چه بجای نهاده ایم و از پس ما چیست تا مارا به نیرنگ و فریب بازخواند ، عظمت - کنجینه - قوانین ؟ ... بران و پیش بران و از همه و همه بدور شو . افتخار چیست - امروز مردم ترا به اوج عظمت میرسانند ، و فردا همان مردم ترا سرنگونت کرده لگد کوبت میسازند .

شرف چیست : بزرگداشت مردم - ترس از زر و سیم که محترمت میدارند ، و هر گاه بلغزی کرد کفشت نیز با تو می ستیزد و ترامی گوید ، انبوه مردم چیست : احمق بزرگ - روح عاصی و عنصر شیطانست ، لنگر گاه ظلم - و شمشیر دوسر است و بهنگام خشم درنده ایست دیو پیکر ، اجتماع چیست : سپاه دشمن - و در آن نوع بشر اسیرست بی زنجیر ، اجتماع - کمی به پرواز روح و اندیشه های بلند تو وقتی نهاده است ، ای اجتماع نفرت بار ، توای گرهی خفقان آور ، خیر و شر تو بسان تازیانهی وحشتزائی است ، تو مقراض بی کرائی هستی که همه را همانند و یکسان میزنی ، ای رباخوار آزمند وای انگلی که هرگز سیراب نمیگرددی وای محرک ستیزه های جاودانی .

ای کاروان به پیش بران و مرا به ماران و خزندگان بسیار و قلب بینوایم را دردل  
شبها مدفون ساز ، بران و مرا از چنگک رهایم ساز و از سایه مخوف آن آزادم کن ،  
صاعقه‌های پراکنده با شمشیر آتشین انبوه ابرها را پاره میکنند ، و بشدت بر بالهای  
سپید صخره‌های دور دست خرد میشوند .

و طوفانها می‌غریدند و نخل و سرو نالان و فریاد گر بودند ، و کاروان تندرو پلها  
را درهم میشکست و به پیش میراند و پرواز میکرد ، با طنین جرسهایش میراند و پرواز  
میکرد و جاده را باغباری از ابرها میبوشاند ، کوئی از پنجه‌ی کینه‌توز اجتماع اهریمنی  
میکریخت تا بخود نرسد .

### ششمین سوره

و در زیر آفتاب سوزان نیم روز فر کس و سیسنبه سخت عطر افشانی میکردند ،  
و کاروان ناپیدا در میان گردوغبار ، خسته و عرق‌ریزان آهسته گام برمیداشت ، - «ای  
کاروان پرواز کن ، طوفانها و بادهای سوزان را بشکاف و به اعماق شن‌زار درون شو» -  
ابوالعلائی معری شاعر بینادل دردل خشمگین خود اینچنین میخواند .

بگذار باد سوزان بیابان بر من بوزد و جای پاهایم را از روی شن‌ها محو کند ،  
تا هیچکس هرگز بیناهگام راه نبرد و از هوای نفسم استنشاق نکند ، اینک شیران  
زرین مو را می‌بینم که از فراز تپه‌ها چشم در چشمانم دوخته‌اند ، آنها را میبینم که  
طوفان از یالهای زرینشان جرقه برمی‌انگیزد .

بانگ میرنم بیائید ، من هرگز نخواهم کسریخت ، بیائید و قلب دردمندم را  
بیلعید ، من دیگر بسوی انسان باز نخواهم گشت ، بدرگاه انسان دغل باز نخواهم پای  
گذاشت ، پس انسانها چیستند ؟ ... دیوهای نقاب دار ، با دندانهای نیز و بران و  
چنگالهای ناپیدا ، سمدار و نشخوار کنند و زبانشان شمشیر زهر آگینی است .

انسانها کیستند ؟ ... رمه‌ی روباهان همواره خودخواه . متکبر و غماز ، بر سقوط



شادمان . درنده‌ی خون‌آشام و بچه‌کش و جلاد . جلاد ، در عین تنگدستی متملق و خودفروش ، در پریشانی و درماندگی . هراسان و خائن ، بهنگام تملک و ثروتمندی کینه‌جو . متکبر با زهرخند تمسخر بر لبان ، نیکان قربانی بدانند بشانند . شیطان و بدمنش دردنیای دنی ، خوبان را می‌آزارند . و در پهن دشت زندگی خارغم می‌روبانند . ای انسانهای دور دست ، بر شما لعنت باد ، بر خوب و بدتان کیش و آئینتان آنها تنها ، غل و زنجیر ، بردگی و زندانهای عبودیت را بنا می‌کنند .

ای دنیای دون که ز روسیم در تو دزدرا اصیل و شریف ، آبلهرا نابغه ، جبونرا شجاع ، زشت را زیبا و روسبی را با کره میگرداند ، ای عالم انسانی ، ای حمام خونین آنجا که ضعیف گنهکار و قوی بیگناهدست ، جایی که انسان بد سرشت در ایندنیای نفرت‌بار تنها بخاطر ماده در تلاش است .

تنها بخاطر استفاده اسیر مادیات است ، و به پنجه‌ی خونینش هاله‌ی خدائی می‌بخشد ، پیوسته بشر - تصویر خداست ، و در حقیقت سقط شده از شیطان ، شمارش یکایک گامهای بیشمار کاروان من در مسیر بی‌پایانم ، و گامهای بی‌حساب ، بحد گناه یک روزی بشر نمیرسند .

من اینک بچهارسوی شمال و جنوب . مشرق و مغرب ، که طوفانهایشان با هم درآمیخته‌اند . و همه باهم صدای بی‌گناه من گوش فرا میدهند . میگویم ، سخنان آتشین مرا بپسند و فریاد برآورید . تا کران بکران دنیا گوش فرا دهند ، از همه فرومایه تر و از همه خبیتر از انسان ستمگر - بازهم خود آنست .

تا زمانی که اختران جاودانه فروزان به پهن دشت آرام چشمک میزنند ، و لایه‌های شن بخود می‌پیچند و بسان ماران فریاد برمیآورند ، ای کاروان . از بزمهای فحشا و باده‌کساری و هرزه‌درائی ، و از میدانهای نیرنگ و چپاول و از بازارهای پلید دادوستد بگریز .

از این اجتماع بگریز . از انتقام جوئی و بیداد گریهای آن پرهیز کن ، از زن و عشقش و از دوست بر حذر باش ، و تا واپسین دم حیات از سایه‌ی بشر بگریز ، بروای کاروان ، و در زیر کامه‌ایت ، اجازه را در هم کوب ، و با گرد و خاک جاده‌هایت . هم نیک و هم بد انسان‌ها را ببوشان .

بگذار شیر و پلنگ مرا بدرند و طوفانهای سوزان بر من بوزند ، و اینچنین تا واپسین ایامم ، ای کاروان بی‌برگشت من بران و به پیش بران ، اشتران گردنکشان همچون کمان ، وقت نشان ، تند و تیز می‌دوند و در پی خود کاروانی بی‌پایان از غبار بجای میگذارند .

چابک و سرزنده از دشتهای سوزان بسوی مقصد ناشناخته و دور دست‌ها ره می‌سپردند ، و با بری از غبار دشتهای بی‌کران ، دهات و شهرها را می‌پوشاند ، و گوئی ابوالعلاء معری با بیم و هراس ، بی‌حد و مرز به پیش میشتافت ، و مردم پایایش دنبال می‌کردند ، و کاروان با بانگ جرس . تند و شتابان . بی‌نگهی به پس و بی‌بازگشت ، از برابر اهرام و بلاد بزرگ سرشار از ستیزان و شهوت میگذشت .

تند و شتابزده ، از کنار دهکده‌هایی که قرن‌ها در جهل و بی‌خبری سنگ شده بودند ره می‌پیمود ، در اشتیاق و آرزوی دیدار ستاره‌ی زرین می‌دوید و در لایتناهی ناپدید می‌گشت ، کاروان رمیده . روزها و شبها در راه بی‌پایان به پیش می‌سرفت ، و ابوالعلاء با روحی قهرآلود و چهره‌ئی غمگین در اندیشه بود .

و کاروان ؛ آشفته‌ی اندیشه‌های بسان عقابهای تیر خورده ، با امید دست یافتن به مقصدی نورانی ، بخش و پراکنده در پرواز بود ، بی‌آنکه اشکی از دید گانش فرود آید می‌گریست و در رواندویش چون لایتناهی مینمود ، مانند جاده‌اش که بسان ماری بی‌انتها بخود می‌پیچید و پایانی نداشت ، به آنچه که گذاشته و ترك کرده بود نمی‌نگریست و افسوس نمی‌خورد ، و بکاروانهای گذران درود نمی‌فرستاد و سلامش‌انرا نیز پاسخ نمی‌گفت .

## ترجمه و نگارش : محمد وحید دستگردی

### جایزه نوبل

جایزه نوبل که در زمان حاضر مهمترین و با ارزش ترین جایزه جهان میباشد بوسیله آلفرد برنارد نوبل تأسیس گردیده است . الفرد نوبل از اهالی کشور سوئد بوده و بسال ۱۸۹۶ میلادی چشم از جهان فرو بسته است . نوبل خود از دانشمندان علم شیمی و مخترع دینامیت بوده ، او قبل از مرگ نه میلیون دلار ثروت خود را وقف نمود و وصیت کرد که درآمد حاصله از آن سالیانه میان اشخاصی که در جریان سال در زمینه های طبیعیات ، شیمی ، فیزیولوژی ، طب . ادبیات و صلح جهانی به موفقیت های شایان نائل گردیده اند بدون توجه به ملیت آنها توزیع گردد . این جوایز در تاریخ دهم دسامبر هر سال که مصادف با روز مرگ الفرد نوبل میباشد به دانشمندان جهان اهداء میگردد . اعطاء این جوایز از سال ۱۹۰۱ میلادی آغاز گردیده است .

فرهنگستان علوم سوئد در استکهلم برندگان این جایزه را در رشته های طبیعیات و شیمی تعیین میکند . انجمن طبی کارولین در مورد برندگان رشته های فیزیولوژی و طب تصمیم میگیرد و تعیین برندگان جایزه نوبل در رشته ی ادبیات بر عهده انجمن ادبیات سوئد میباشد . برنده جایزه صلح از جانب يك هیئت پنج نفری که توسط مجلس نروژ برگزیده می شوند تعیین میگردد . همچنین ممکن است جایزه نوبل به دو یا چند دانشمند که در يك مورد با همدیگر همکاری داشته اند تعلق گیرد و جایزه گاهی به يك سازمان داده شده است . جوایز نوبل در سالهای اخیر به بیش از پنجاه هزار دلار بالغ گردیده است . در سالهای ۱۹۴۰ ، ۱۹۴۱ ، و ۱۹۴۲ این جایزه در هیچ رشته ای بکسی داده نشده است .

اسامی شعرا ، دانشمندان و نویسندگان بزرگی که بدریافت جایزه فوق نائل گردیده اند برای اطلاع خوانندگان ارجمند به ترتیب سال فرنگی در ذیل درج میگردد.

### برندگان جایزه نوبل در رشته های فیزیولوژی و طب

۱۹۰۱ - امیل فن برینگ آلمانی : این دانشمند پادزهر بیماری دیفتری را کشف نموده است .

۱۹۰۲ - سر رونالد رس انگلیسی : در مورد درمان مالاریا خدمات گرا بهائی نموده است .

۱۹۰۳ - نیلز آرفینس دانمارکی : بیماریهای پوستی را بوسیله اشعه هتمرکز درمان نموده است .

۱۹۰۴ - ایوان پ پاولف روسی : در مورد فیزیولوژی دستگاه هاضمه مطالعاتی کرده است .

۱۹۰۵ - روبرت کخ آلمانی : مولد بیماری سل را کشف نموده است .

۱۹۰۶ - کامیلو گوگلی ایتالیائی و سانیتا گورامون کاجال اسپانیائی : این دو دانشمند در مورد ساختمان دستگاه عصبی مطالعاتی نموده اند .

۱۹۰۷ - چانز ، ال ، ا ، لاوران فرانسوی : در مورد علل پیدایش بعضی بیماریها مطالعه کرده است .

۱۹۰۸ - پل ارلیش آلمانی و آی مچنیکف فرانسوی : در مورد مصوبیت مطالعاتی نموده اند .

۱۹۰۹ - امیل ت کوخر سوئسی : مطالعاتی در مورد غده تیروئید بعمل آورده است .

۱۹۱۰ - البریخت کرزل آلمانی : در مورد کشف فعل و انفعالات سلول خدمات شایانی نموده است .

۱۹۱۱ - الوار گلسترند سوئدی : در مورد انکسار نور در چشم مطالعه نموده است .

۱۹۱۲ - الکسیس کارل آمریکائی : در مورد جراحی عروق و اعضاء بدن خدمات مؤثری کرده است .

۱۹۱۳ - چارلز ریخت فرانسوی : در مورد آنافیلاکسی مطالعه نموده است .

- ۱۹۱۴ - روبرت برائی اطریشی : چگونگی ساختمان گوش داخلی را مورد مطالعه قرار داده است .
- درسالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶ - ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ جایزه بکسی تعلق نگرفته است .
- ۱۹۱۹ - جونس بردت بلژیکی : طرق جدیدی برای مصونیت کشف کرده است .
- ۱۹۲۰ - اگوست کروخ دانمارکی : دستگاه تنظیم کننده عمل مویرکهای خونی را کشف نموده است .
- ۱۹۲۱ - دراین سال کسی برنده جایزه نشد . است .
- ۱۹۲۲ - ارکیبالدوهیل انگلیسی : حرارت حاصله از فعالیت عضلانی را کشف کرده است .
- » » اوتواف میرهف آلمانی : فعل و انفعالات شیمیائی را که باعث انقباض عضلات میشوند کشف نموده است .
- ۱۹۲۳ - سرفردریک بان نینگ کانادائی و جان ماک لود انگلیسی : انسولین را کشف نموده اند .
- ۱۹۲۴ - ویلم آبن توون هلندی : الکتروکاردیوگرام را اختراع نموده است .
- ۱۹۲۵ - بدون جایزه بوده است .
- ۱۰۲۶ - جوانز اجی فی بیگر دانمارکی : تحقیقات تجربی در مورد بیماری سرطان بعمل آورده است .
- ۱۹۲۷ - جولیس واکز جوارگ اطریشی : روش درمان مالاریا را درمورد فلج بکار برده است .
- ۱۹۲۸ - چارلز جی اج نیکل فرانسوی : درمورد درمان بیماری تیفوئید خدماتی انجام داده است .
- ۱۹۲۹ - کریستین آیلمن هلندی : ویتامین (ب) را کشف کرده است .
- » » سر فردریک هوپکینز انگلیسی : ویتامین (آ) را کشف نموده است .

- ۱۹۳۰ - کارول لند اشتاینر آمریکائی: گروههای خونی انسان را کشف نموده است.
- ۱۹۳۱ - اوتواج واربورگ آلمانی: آنزیم تنفسی را کشف کرده است.
- ۱۹۳۲ - ادگاردی ادرین و سرچالزاس شرینگتن: این دو دانشمند انگلیسی در باب فیزیولوژی دستگاه عصبی مطالعاتی انجام داده اند.
- ۱۹۳۳ - توماس اچ مورگان آمریکائی: نقش کروموزم‌ها را در وراثت کشف نموده است.
- ۱۹۳۴ - جرج آرمینوت، ویلیام پ مورفی و جرج اچ ویپل: این سدها دانشمندان آمریکائی طرق درمان بیماری‌های کبدی را کشف کرده و از بروز کم‌خونی مهلك جلوگیری نموده اند.
- ۱۹۳۵ - هانس اشپی من آلمانی: در مورد رشد جنین مطالعاتی انجام داده است.
- ۱۹۳۶ - سر هنری اچ دیل انگلیسی و اتولوئوی آمریکائی: فعل و انفعالات شیمیائی حاصله از هیجانات عصبی را کشف نموده اند.
- ۱۹۳۷ - البرت زنت جیورجی فن ناگی راپت آمریکائی: در مورد متابولیسم و تأثیر ویتامین‌های آون مطالعاتی انجام داده است.
- ۱۹۳۸ - کرنل هی من بلژیکی: حلقه ارتباط میان تغییرات خون و تنفس را کشف کرده است.
- ۱۹۳۹ - گرهارد دوماخ آلمانی: داروی پروتوسیل را کشف نموده است لکن بعلمت بعضی جریانات سیاسی از دریافت جایزه امتناع نمود.
- ۱۹۴۰، ۱۹۴۱، و ۱۹۴۲ - در این سه سال به کسی جایزه داده نشده است.
- ۱۹۴۳ - هنریک دم دانمارکی: ویتامین k را کشف نموده است.
- ۱۹۴۴ - جوزف ارلنگر و هربرت اس کاسر: این دو دانشمند آمریکائی در مورد وظایف تارهای عصبی مطالعاتی انجام داده اند.

- ۱۹۴۵ - سر الکساندر فلمینگ و سر هوارد فلوری وارنست بی چین : این سه دانشمند عالیقدر انگلیسی موفق بکشف پنی سیلین شده اند .
- ۱۹۴۶ - هرمان جوزف مولر آمریکائی : تأثیر اشعه X را در وراثت کشف نموده است .
- ۱۹۴۷ - کارل اف کوری و گرتی نی کوری آمریکائی : در مورد متابولیسم کربوهیدرات و آنزیمها کاوشهایی انجام داده اند .
- « » برناردو اهو سی آرژانتینی : اثر غده ترشح کننده موکوس را در متابولیسم قند کشف کرده است .
- ۱۹۴۸ - پل اچ مولر سوئیسی : خواص حشره کش ( د د ت ) را کشف نموده است .
- ۱۹۴۹ - والتر ارس سوئیسی : این دانشمند کشف کرده است که چگونه قسمتهای مشخص مغز اعضاء بدن را کنترل میکنند .
- « » آنتونیو آگاس مونیز پرتغالی : طریقه درمان بعضی بیماریهای روانی را کشف کرده است .
- ۱۹۵۰ - فیلیپ اس هنج و ادوارد سی کندال آمریکائی و تادیوس رایخ اشتاین سوئیسی : در مورد هورمونها کاوشهایی بعمل آورده و کورتیزن را کشف نموده اند .
- ۱۹۵۱ - ماکس تایلر آمریکائی : واکنش تب را کشف نموده است .
- ۱۹۵۲ - سلمان او کسمن آمریکائی : در مورد کشف استرپتوی سین و اهمیت آن در معالجه بیماری سل خدمات شایانی انجام داده است .
- ۱۹۵۳ - فریتزا ، لیپمن آمریکائی و هانس ا ، کبرس انگلیسی : در مورد متابولیسم سلول از نقطه نظر سوشیمی مطالعاتی انجام داده اند .
- ۱۹۵۴ - جان اف اندرز ، توماس اچ ولروف دریک سی روبنیز . این سه دانشمند آمریکائی

- روشهای کشت پولیو و پروسهای مختلف را کشف نموده‌اند .
- ۱۹۵۵ - هوگوتی سی اورل سوئدی : ساختمان آنزیم های اکسید شده را کشف نموده است .
- ۱۹۵۶ - دیوی ریچاردز و آندره اف گرنارد آمریکائی وورنر فرسمان آلمانی : این سه دانشمند موفق شده‌اند با بکار بردن يك روش مهم علمی لوله‌ای از طریق رگ بداخل قلب فروبرند و بیماریهای گردش خون را تشخیص دهند .
- ۱۹۵۷ - دانیل بوت ایتالیائی : ترکیب داروهائی را که هنگام جراحی برای آزاد ساختن عضلات بکار میروند تکمیل کرده است .
- ۱۹۵۸ - جرج بیدل ، ادوارد ال ، تاتوم و جوزالدربریگ : این سه دانشمند آمریکائی به این نتیجه رسیده‌اند که ژنها عامل انتقال صفات مشخصه ارثی میباشند .
- ۱۹۵۹ - سورواوشوا و آرتور کربزگ آمریکائی : از ترکیب اسیدهای مختلف مواد جدیدی بدست آورده‌اند .
- ۱۹۶۰ - سر مک مارلانی بورنت استرالیائی و پتر مداوار انگلیسی : مصنوعیت اکتسابی را کشف نموده‌اند .
- ۱۹۶۱ - جرج فن بکزی آمریکائی : در مورد گوش داخلی تحقیقاتی نموده است .
- ۱۹۶۲ - فرانسیس کریک و موریس ویلکینز انگلیسی و جیمز واتسن آمریکائی : این سه دانشمند ساختمان اسید دی‌اکسی ریبونوکلیئک را کشف کرده‌اند .
- ۱۹۶۳ - ان ال هاج کین و اندروها کسلی انگلیسی و جون اکلز استرالیائی : در مورد ساختمان سلول مطالعاتی بعمل آورده‌اند .
- ۱۹۶۴ - گرنارد بلک آمریکائی و فتودور لی‌نن آلمانی : ساختمان و تأثیر کلسترول را کشف نموده‌اند .

ناتمام



دکتر علی - مظاهری

## رسالة الفاظ الحكمة در مصطلحات علمای فرنگ

### باب الجیم العجمیه

۱۳ (کونصیسیون) - مفهوم - درایت - اضمار

۱۴ (کونصیپوئالیزاصیون) - استنباط معانی کلی یا کلیات از یک موضوع یا از یک تجربه در بعض موارد اصطلاح (نوئیس) ارسطورا (بوعلی سینا) و (ابن رشد) تصور ترجمه کرده اند و این همانست که لطینیان آنرا (کونصیپت) می نامند و ارسطو گاه آنرا (نوئیس) و گاه (نوئما) می خوانند.

۱۵ (کونصیپوئالیزم) - قول بر این که کلیات خمس (لثراونیورسو) نه وجود خارجی داشته و از قبیل واقعیات اند و نه اسم بی مسمی هستند بلکه جنبه (نصوری) دارند توضیح آنکه در جهان لطینی قرون وسطی علی التوالی سه مکتب فلسفی ظهور کرد اول مکتب (رئالیزم) معاصر با سبک تر کستانی خودمان و اصحاب این دستان کلیات را واقعیات میدانستند و می گفتند که کلیات خمس در خارج موجود است - دیگر مکتب (نومینالیزم) معاصر با سبک عراقی خودمان و اصحاب آن می گفتند که کلیات اسم بی مسمی است و حقیقت ندارد و امام مکتب نخستین (گیوم دشامپو) بود و امام مکتب دیگر (روسلین) سپس مکتب سوم ظهور کرد که معاصر است با سبک هندی خودمان و ایشان گفتند که کلیات خمس وهی الشخص والنوع والجنس و جنس الاجناس و نوع الانواع والجنس الفصل موجود اند بوجود ذهنی یعنی (کونصیپت) و تصور اند بمعنی (نوئما)ی ارسطو و کل این جدلیات و اقوال متعلق بعمران لطینی قرون وسطی است یعنی مربوطست بادوار سه گانه تحولات او و با تمدن لطینی قرون وسطی منتهی شد و عمران نو آئین فرنگ که عمران

(وایکینک) باشد ابدأ متوجه کلیات خمس نیست و اما در اسلام و ایران جوابگوی مکتب (کونصیطونالیزم) و سبک (گوطیک فلامبوایان) مکتب اشراق و سبک هندی است - اگر بیشتر در موضوع وارد شویم هر آینه این رساله از اجمال باطناب پیوندد و دراز گردد و شرط ما بر ایجاز بود .

۱۶ (کونکره) - مقابل (ابطرثه) - اسم عین است در نحو و شیء حسی است در حکمت - (اسنص کونکره) اعیان (اشارات)

۱۷ (کونکره طیزه) - معین نمودن و تعیین بمعنی بیدار نمودن و پیدا بودن .

۱۸ (کونصیصنص) - وجدان و ضمیر و ذات ( - رثفلثشی ) ضمیر متوجه بخود - ذات منعکس در خود - خود آگاهی ( - مورال ) دمه و ضمیر و قلب و دل - مسئولیت قلبی وجدان اخلاقی .

۱۹ (کونسنسوس) اجتماع امت در خارج و اتفاق کل آراء بر امری چنانکه منافقان جرأت ندارند نفاق خود را علناً و علی روس الاشهاد اظهار کنند لآنکه طبعی در زیر کلیم بزند .

۲۰ (کونسطیطوصیون) - ناموس بمعنی اصلی نه بمعنی مشتق (نام و ناموس) که متأخران من باب جناس لفظی آوردندی و (نوامیس) بایی است از ارسطو در دفتر (پولیتیکا) که سیاست مدن باشد و حکیم مرقوم در آن باب نوامیس دولت های قدیم را بیکدیگر بر سخته است و شارع خصوص الحکم (شرح طهران چ سنگی ۱۳۱۸ قمری) آنرا علم نوامیس گوید (دروا کسطیطوصیونل) یعنی علم شرایع و این ناموس که لفظ یونانی ارسطو است ترجمه عربی آن (شرع) یا شریعة است و تا ناموس را یا شریعت را پیغمبری بزرگ یا حکیمی سترک ننهاده باشد و ملتی یا امتی بطوع و رغبت از وی پیروی نکنند و در راه حفاظت آن جان نپوشانند آن ناموس و آن شریعت مسلم نگردد و لازمه قانون شرعی و ناموس آنست که زور گویان و پادشاهان و جبار بر مراد آن مداخل نباشد و همگنان

آن اصول زما مقدس شمارند و بناچار ناموس یا شریعت باید که منطبق باشد بر نصی مانند قرآن مجید یا کتاب آسمانی دیگر تا دیکططورانرا و مستبدان و جباریه را در آن جرأت دخل تصرف نباشد ولایت شعری این چه معاصران ما (قانون اساسی) میگویند چه سست بنیاد است آنرا تنی چند از ایشان نشسته و ساخته اند و بعد خواه بمیل خود خواه برای اینک (آله فعل) زور گویان خارج و داخل هستند گاه آن متن منصوص را بر میگردانند و گاه بر آن تأویلات منافقانه می نهند چنانکه بجرأت توان گفت که (قانون اساسی) حضرات (کار یکطور) یعنی صورت مسخ (ناموس) حکماء و نقض شریعت ارباب ادیان است یعنی بیرون مثنی شریک دزد و رفیق قافله کسی حامی و طرفدار آن نیست و در حکم مرده ریگی بیش نیست یا دفتری مجهول المصنف و بی صاحب که نساخگان بدلخواه خویش در آن تصرفاتی میکنند زیرا که نه حرمت مصنف دارند نه از مالک دفتر و اهمه می کنند .

### تشبیه

تلمیذ بی ارادت عاشق بی زراست و رونده بی معرفت مرغ بی پر و عالم بی عمل درخت بی بر و زاهد بی علم خانه بی در . نکته : مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوب است نه ترتیل سوره مکتوب . پند : عامی متعبد پیاده رفته است و عالم متهاون سواره خفته . تشبیه : عاصی که دست بخدا بردارد به از عابدی که کبر در سر دارد . تشبیه : یکی را گفتند عالم بیعمل بچه ماند گفت بزنبور بی عسل . حکمت : خلاف رأی صواب است و نقض عهد اولوالالباب دار و بگمان خوردن و راه نادیده بی کاروان رفتن . پند : از لوازم صحبت یکی آن آست که یا خانه پیردازی یا با خانه خدای در سازی .

(سعدی)

## انجمن ادبی حکیم نظامی

### پادسا تویسرکانی

#### امید

در دل تیره شب که از وحشت	دو دام از کنام بگریزند
آسمان ها بهم بر آشوبند	جانور ها زهم به پرهیزند
سربس بحر بیکران باشد	موج و گرداب و شورش و طغیان
در میان تلاطم امواج	سخت دارد تلاش قایق ران
در بیابان دور از آب و علف	که بود راه بسته از پس و پیش
بیر فرتوت راه کم کسوده	مرك را دیده در برابر خویش
عرصه رزمگاه پر آشوب	مرك را شد پذیره از چپ و راست
از خروش تفنگ و غرش توپ	کس نداندره نجات کجاست
بارخی زرد و بادلی لرزان	میرود پای دار ، يك محکوم
بتماشاگران این صحنه	هست پایان کار او معلوم
ناتوان پیر حفته در بستر	نفسش در کلسو فرو مانده
هم دوا در مزاج او بی سود	هم طبیب از علاج او مانده
آخرین لحظه ای که بایدشان	دست از هستی و حیات کشید
هست چشمان نیمه باز همه	جانب نقطه ای به نام «امید»

## نوربخش - آزاد

## ماده تاریخ فوت استاد سعید نفیسی

سعید نفیسی والا مقام	که صیت فضایل بگرون رساند
زکلك کهرزا براوراق دهر	لاآلی منشور بیحد نشانند
سخن ماند از او همی یادگار	اگرچه خود او درزمانه نماند
چو بانگ رحیلش بیامد بگوش	بتسلیم جانرا بجانان فشانند
بتاریخ شمسیش آزاد گفت	نفیسی سخنهای جاوید ماند

۱۳۴۵

## محمود بهروزی

## هدیه‌ای از دوست

(کادو)ئی داد کراواتی ام وبست بگردن  
 رشته مهر ویست اینکه مرا هست بگردن  
 نگشایم که جدا سازمش ازخویشتن. آخر  
 هدیه یار عزیزی است که پیوست بگردن  
 مردم از حسرت یکشب که به بینند رقیبان  
 من در آغوش وی واوست مرا دست بگردن  
 بوسه بر کردن من بالبدنکین زدوبرخاست  
 اثر بوسه ندانست که بنشست بگردن  
 رفت و آغوش تپی ماند خدایا چه شود باز  
 آید و بینمش آندم که مرا جست بگردن

طاهری - شهاب

در میان خوبرویان صاحب ارشاد کیست

ناز میبارد ز چشم مستش این صیاد کیست

شرم می ریزد ز لعل نوشش این نوشاد کیست

شعله در خرمن فروزد جان هر نا کام را

فتنه میگوید زمستی، من کیم فرهاد کیست

عقل حیرانست آنجا پیش نوشین لعل او

عشق گوید کاندرا اینجا غیر من استاد کیست

گرچه در خوبی بود سرخیل خوبان جهان

کس نمیداند که این فرخ رخ فرشاد کیست

سالها بگذشت کز روی کام دل حاصل نشد

لطف اگر اینست او را، پس دل ناشاد کیست

فکرت خامی نبودی بیش چون عشق هزار

غنچه را آزر م وادارد که صاحب داد کیست

دامن ناز از غبار خاکساران میکشد

تا نگویندش که این حوری غلمان زاد کیست

در طریق پاکبازی چند می برسی (شهاب)

در میان خوبرویان صاحب ارشاد کیست

### دیباچه

سروان مهدی ذکائی (حسرت)

ساری

جوانی گذشت

جوانی بدانسانکه دانی گذشت

دریغا دریغا جوانی گذشت

شب و روز آمد ، مه و سال رفت  
 چه پرسی ز حال دل ناتوان  
 نیامد بیالین طبیسی مرا  
 چو برقی که از خرمی بگذرد  
 شکوفه کجا میتوان یافتن  
 کجا عمر بگذشته آید بکف  
 بهم تا زنی چشم ، بینی که عمر  
 بلاریخت از هر طرف در برم  
 جوانی بجز حسرت و غم نداشت

تو گوئی که یک عمر آنی گذشت  
 که کار من از ناتوانی گذشت  
 گر آمد ، بنامهربانی گذشت  
 ز باغ دلم ، شادمانی گذشت  
 بیاعسی که باد خزان گذشت  
 که تیر از کمان کمائی گذشت  
 سر آمد مرا ، زندگانی گذشت  
 چو آنشوخ چشم آسمانی گذشت  
 خوشا بر منا ، تا جوانی گذشت

### اسمعیل معمائی

ساری

(با عمر کم ورنج فراوان نتوان زیست)

ایده بغم و دیده گریان نتوان زیست  
 از خلق گریزنده و پنهان نتوان زیست  
 بارنج تهیدستی و با گریه و زاری  
 درپهنه این گردش دوران نتوان زیست  
 عمری که چو برق از نظر خلق گریزد  
 با سختی و با ناله و افغان نتوان زیست  
 آرامش روح بشر از شور و نشاطست  
 با روح دزم ، خاطر پیرمان نتوان زیست  
 تا چند چشی شربت ناکامی ایام  
 با عمر کم ورنج فراوان نتوان زیست

بشنو سخن نغز (معمائی) و خوشباش

با تلخی و بدبختی و حرمان نتوان زیست

### م . فنائی خاکسار جلالی

جهان از ذره و ذره جهان است  
 عیان باشد بچشم خاکساران  
 درون ذره دنیائی نهان است  
 همان رازی که بیرون از بیان است

## تلخیصی از سخنان مهر بابا

چگونه پروردگارا باید دوست بداریم؟ عاشق برای رضایت معشوق هر گونه رنج و فداکاری را بر خود هموار میسازد. عشق بخدا چون خود او باید لایتنهای باشد تا جائیکه عاشق بخداوند حیات و همت خویش را برای او بخواند تا بمقصود حیات که دیدن پروردگار با چشم درون است نائل گردد. بهترین راه و عملی ترین طریق دوست داشتن خداوند عبارت از این است که تمام مخلوق خدا را چون خویشان دوست بداریم و آنچه برای عزیزان خود آرزو میکنیم برای دیگران نیز آرزو کنیم. اگر بجای غارت و آزار دیگران خویشان را غارت نموده و بدیگران کمک و دستیاری نمائیم خدا را دوست داشته ایم. اگر بدانیم و احساس کنیم که بزرگترین خلوص نسبت بخداوند نیازدن مخلوقات اوست خدا را دوست داشته ایم. از دنیا دوری میکنید بلکه از غرور و خودخواهی که بدترین صفات انسانی است پرهیز نمائید.

برای خلوت نشینی و گوشه گیری بهیچ طرفی نروید مگر بطرف درون خود تا بخداوند نزدیکتر گردید. اگر ایمانی محکم و عشق آتشی بخداوند داشته باشید هیچ چیز شمارا در این دنیا آزرده نخواهد کرد، سختی و بدبختی در شما تأثیری نخواهد نمود و گردچاپاوسی و خوش آمد گوئی دیگران نخواهد گردید. در این صورت است که سعادت و خوشبختی شمارا مقرر نخواهد کرد و چنین ایمان و عشقی موجب خواهد شد که عظمت و بزرگی پروردگارا درك نمائید. هدف نهائی و مقصود از زندگی مشاهده پروردگار است در قلب خود و این هدف را در حین وظایف دنیوی نیز میتوان دنبال کرد. باید در اتنای فعالیتهای دنیوی همواره مسرور و شادمان بود و با خوشحالی تمام کوششهای خود را وقف خداوند نمود و از مصیبت ها و سختی ها هیچگاه نباید هراسناک گردید بلکه باید شکر او را بجای آورد که چنین قوه صبر و شکیبائی با انسان اعطاء نموده است



## نفت ایران و عملیات عمرانی

براهنمائی شاهنشاه آریا مهر - شرکت ملی گامهای بزرگی در راه اعتلاء این کشور برداشت و نه فقط نسل‌های آینده عظمت و بزرگی این «دینامیسم» حیاتی را بچشم خواهند دید بلکه نسل کنونی نیز شاهد قدمهای بزرگی خواهد بود .

مردی با موهای خرمائی و پوست سفید در کنار «چیرهای» سیاهرنگ در حرم گرمای خوزستان به بازدید سنگها مشغول بود در آن زمان درخوزستان بجز قبایل صحراگرد و چادرنشین و چند نخلستان آریادی و آبادانی خبری نبود .

این مرد که امتیاز نفت جنوب را بدست آورده بود شالوده صنایع عظیم نفت ایران را بنا نهاد گرچه در آن زمان سهم زیادی عاید دولت ایران نمیشد اما جنگ اول جهانی اهمیت نفت را باثبات رسانید و بحریه متفقین که با موتورهای دیزل مجهز شده بودند جنگ را بردند و از آنروز دولت‌های بزرگ متوجه شدند که بزرگی و عظمت بدون در دست داشتن صنایع امکان پذیر نیست .

در همان موقع رابطه بین دولت انگلستان و ایران بهبود یافت و شرکت نفت يك میلیون لیره بابت پولهای پس افتاده بدولت ایران پرداخت و انگلیسی‌ها که بیش ازدول دیگر متوجه اهمیت نفت ایران شده بودند بتوصیه صنایع نفت ایران اقدام کردند نباید اقدامات آنها را در مورد توسعه نفت ایران نادیده انگاشت و این صنایع بزرگ که امروز در آبادان و مسجد سلیمان و هفت گل ولالی دیده میشود در حقیقت با کوشش و تلاش آنها بوجود آمد بدبختانه آنطور که باید و شاید سهم ایران را در نظر نمیگرفتند و با وجود اینکه رضاشاه کبیر بنیان گذار ایران نوین با عقد قرارداد ۱۹۲۶ آنها را متوجه ساخت که باید توجه بیشتری بایران بکنند - آنها سهم مختصری بایران

می‌پرداختند. تا اینکه جنگ دوم جهانی خشک و تر را باهم آتش زد و خطر اشتعال صنایع نفت ایران در حلقهٔ گاز انبری آرتش آلمان که یکسره به «کسروزی» در قفقاز و سر دیگرش به العلمین رسیده بود مرتفع گردید، و نفت ایران که در حقیقت بمنزله خون در رگهای ماشین جنگ متفقین بود پیروزی را نصیب آنها ساخت و ایران علاوه بر نفت خود که آنرا در اختیار متفقین گذاشته بود نقش پل پیروزی را بازی کرده کالا و مهمات و اسلحه فراوانی از جاده‌های ایران بسوی روسیه شوروی در حرکت بود و این سیل بزرگ سبب شد که افراد روسی بتوانند در حادثه استالین گراد ارتش نازی را از پای در آورند.

در دوره جنگ مجموعاً ۶۲ میلیون نفت از ایران صادر شده و ۳۰ میلیون لیره ارز خارجی نصیب ایران شده بود با این مبلغ هیچ کاری امکان نداشت و دولت مانعیتوانست اقدامات عمرانی را برای جبران خرابی جنگ شروع کند.

پس از پایان جنگ تخلیه ایران از قوای بیگانه که بمساعی و تدابیر خردمندان شاهنشاه آریامهر انجام گرفت ایران ب فکر افتاد که از درآمد نفت برای کارهای عمرانی استفاده کند.

اما کمبود بودجه و دیگر مشکلات مالی که بر سر راه دولت ایران بود - امکان عملیات عمرانی را همچنان متوقف ساخت. زیرا قرار بود که کمی از خارج بعنوان وام گرفته شود بعد که نفت ایران ملی شد تا مدتی که صنایع نفت تعطیل بود دولت ایران درآمدی تحصیل نکرد.

تا اینکه حوادث ۲۷ مرداد پیش آمد و ایران در راه تحول نو و اندیشه‌های تا بنای شاهنشاه قرار گرفت، و در هفتم آبانماه ۱۳۳۳ (۲۹ اکتبر ۱۹۵۴) شرکت ملی از یکطرف و هشت شرکت خارجی قراردادی منعقد نمود ۴۰ درصد انگلستان ۴۰

متعلق به پنج شرکت امریکائی که بعداً ۱۴ شرکت شدند ۱۴ درصد يك شرکت هلندی و ۶ درصد يك شرکت فرانسوی - کنسرسیوم را تشکیل دادند و این گروه شرکت‌ها متفقاً عملیات اکتشاف و استخراج را درحوزه قرارداد خود انجام میدادند ،

شرکت ملی نفت ایران بعنوان ناظر حق نظارت مستقیم بر کلیه آنها را داشت و آنها چون در ایران به ثبت رسیده بودند تابع قوانین داخلی ایران بودند در ضمن قرار شد که پنجاه درصد از سود حاصله را بعنوان مالیات بدولت ایران بپردازند .

با انعقاد قرارداد جدید صدور نفت ایران به بازارهای جهان آغاز گردید و چون عواید ایران از نفت قابل توجه بود ، قرار شد که سازمان برنامه درآمد نفت را بکارهای عمرانی اختصاص دهد و براهنمائی شاهنشاه آریامهر - بعد از بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ - ایران در شاهراه ترقی و تعالی قرار گرفت ، بطوریکه افکارجهانیان را متوجه ایران نمود .

بدنبال آن براهنمائی شاهنشاه آریامهر شرکت ملی نفت ایران توانست قراردادهای جدیدی با مؤسسات نفتی دنیا منعقد کند که هر يك از آنها ۵۰ - ۵۰ را بهم زده و سهم ایران را بطور عجیبی تا حدود ۷۰ درصد بالا برده این قراردادها موجب بهت و حیرت کشورهای نفت خیز شده است .

تحولات اجتماعی ایران که زمینه برانداختن رسوم ارباب رعیتی و مساوات دهقانان و آزادی زنان و اعزام سپاهیان دانش و سپاهیان بهداشت و ایجاد خانه‌های انصاف - کشورمارا دچار چنان تحولی ساخت که همه روزنامه نگاران و رجالی که بایران سفر کردند و از نزدیک شاهد این تحول عظیم بودند نتوانستند از تعجب خودداری کنند ، وعظمت و بزرگی این تحول را که در همه شئون این کشور آغاز شده ستودند و به بانی آن درود فرستادند .

مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

## تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی

۸ - نسبتی که حسن صباح بخود بسته بود که از تبار حمیری هاست ! ! مورخان هم آن را نقل کرده‌اند معلوم نیست درست باشد . بزرگان حمیر از مردم یمن اسمعیلی بودند ممکن است که مؤسس دستگاه الموت هم یمنی بوده باشد !! ولی در کتاب بسیار نفیس النقض ثبت است که حسن از مردم شهرری بود !!

در کتاب النقض چنین نوشته شده

۹ - اولارأس و رئیس و مقدم و پیشوا و مقتدای همه ملحدان در این هشتادسال که رفت حسن صباح بود و مجبر و مجبرزاده بود و خانه در دوده داشت در شهرری بکوچه صوفی دبیر استاد عبدالرزاق بیاع بود و همکار تاج الملك متوفی مجبر نه بدر مصلحت گاه نشست و نه بدر رادمهران و مذهب و اعتقاد بدرش نیز آن طایفه را معلوم است (۱)

۱۰ - تشکیلاتی که حسن صباح برای انتشار مذهب اسمعیلی داده است آیا از ابتکارات او بود ؟ یا آنکه در شام و مصر گروه‌ها ، دسته‌ها ، فرقه‌های فاطمیان و سایر گروه مذهبی را از نزدیک دید و بمرام و هدف آنان آشنا گشت ، آنگاه بعضی از آنها را گرفت و اقتباس کرد و خود حسن هم چیزهایی بر آن افزود ؟! تاریخ در اینجا خاموش است !! ولی در تاریخ‌ها می‌خوانیم که ژریت‌ها تشکیلاتی شبیه دستگاه اسمعیلیه الموت دادند چنانکه :

۱۱ - در قرن شانزدهم میلادی يك فرقه تازه در دستگاه کلیسای روم تشکیل شد

که بوسله کشیش اسپانیائی بنام ایکناتیوس دولوبرلا تأسیس گشت این آخوند مسیحی گروه خود را جامعه یسوع «ززو» نامید ، از این سبب افراد این فرقه و پیروانش ززوئیت ها «یسوعیون» نامیده شدند ، هدف این گروه این بود که افسراد را برای فداکاری و خدمت بدون چون و چرادر خصوص کلیسای رومی و پاپ تربیت کند ، پرورش این دسته بسیار سخت و طاقت فرسا بود پیروان این فرقه آن اندازه بدستگاه کلیسا و پاپ عقیده داشتند که هر چه بآنان دستور داده میشد بدون گفتگو چشم و گوش بسته اجرا می - کردند و همه چیز خودشان را نثار و فدا می ساختند ، در هر کجا که تشکیلات کلیسا بوجودشان نیاز بود آن فدائیان خودشان راد او طلبانه قربانی میکردند و گمان می کردند که در راه عیسی و مریم جان نثار گشتند و همه آنان به خدمت بدون تردید و تزلزل در راه اداره و تشکیلات کلیسا مشهور بودند !!

۱۲ - در تاریخ گزیده ثبت است که حسن صباح از فرزندان یوسف حمیری شهر یاریمین بود و شیعه اثنی عشری بوده بعد از آن بشام نزد مستنصر بالله اسمعیلی و پسر او نزار که ولیعهد او بود رفت و شیعه اسمعیلی شد و نزار کودکی از فرزندان خود بوی داد و حسن صباح آن کودک را پرورش داد و در سال چهارصد و هشتاد و سه هجری قمری قلعه الموت را متصرف شد و دعوت بنام مستنصر اسماعیلی کرد و همچنین دعوات او بسیاری از کوها و دژها را بدست آوردند .

۱۳ - حمدالله مستوفی صاحب «تاریخ گزیده» با آنکه از مردم قزوین است ، قزوین هم در همسایگی الموت قرار دارد ، درباره ماجرای تاریخ عقاید و آراء حسن صباح کوتاه آمده است و آنچه را که دیگران نوشته اند مورخ و جغرافی دان مشهور قزوینی هم بهمان سخنان داستان اسمعیلیه الموت را مختصر ثبت نموده است که مردم آن دیار از الموتیان دیده و چشیده اند و از نظر اختلاف مشرب مذهبی صاحب تاریخ گزیده خوش بین نبوده و حسن صباح و یارانش را همان جور و وصف نموده است که دیگران ثبت

## کرده‌اند ۱۱

۱۴ - حاج‌زین‌العابدین شیروانی صاحب کتاب‌های «بستان‌السیاحه» و ریاض -  
السیاحه» گوید که در کتابهای معتبر دیده شده است که حسن رافرقه اسمعیلیه «سیدنا»  
گویند پدر سیدنا از کشور یمن بکوفه درآمد و از شهر کوفه به قم و از قم بری رفت و آنجا  
سکونت نمود .

پدر سیدنا مردی بود صالح و زاهد و پرهیزگار و در آنجا بسر بردی و حاکم شهرری  
ابومسلم رازی بواسطه مخالفت مذهب با او دشمنی ورزیدی و از آن راه زحمت و آزار  
بسیار کشیدی و چون موفق نیشابوری از علماء سنت و جماعت بود پدر حسن برای از بین  
بردن تهمت و بدنامی سیدنا را از شهرری به نیشابور آورد و بمجلس امام موفق با استفاده  
مشغول گردانید و خود در زاویه قناعت نشسته بعبادت خداوند سرگرم گردید و گاهی  
سخنان بلندتر از فهم عوام از وی بروزی کرد نادانان آن را بکلام اصحاب اعتزال و  
الحاد نسبت دادندی و زبان به سرزنش پدر سیدنا گشادندی !!

## لطیفه

از نفس پرور هنر پروری نیاید و بی‌هنر سرور برآ نشاید . حکمت:  
در انجیل آمده است که ای فرزند آدم اگر توانگری دهمت مشتغل  
شوی از من بمال و اگر درویش کنمت تنگدل نشینی پس حالات  
ذکر من کجا یابی و بعبادت من کی شتابی . مطایبه : همه کس را دندان  
بترشی کند شود مگر قاصی را که بشیرینی .

(سعدی)

## گافون دانش پاریس

## اذان صبح

برخاست از کرانه لوای سپیده دم  
 آراست کوه و دشت بنور جمال خویش  
 آن نیک بی، خجسته نسیم صبا، وزید  
 لطفش گذشته بد ز حداعتدال خویش  
 آذین آسمان و فروغ ستارگان  
 بد جلوه گریبچشم، بحسن و کمال خویش  
 روحم در اهتزاز و روان بود مضطرب  
 خاطر گرفته گشته ز وهم و خیال خویش  
 در تنگنای غصه که بد خاطر حزین  
 آشفته از حوادث ورنج و ملال خویش  
 نا که بلند ساخت موزن ز مسجدی  
 آواز دلپذیر و خوش و بی مثال خویش  
 آهنگ لاله موزن چنان سرود  
 کآسود دل زرنج درون و کلال خویش  
 گفتی سروش عالم غییم رسد بگوش  
 یا بیک عرش کرده مکرر مقال خویش  
 چون چشمه‌ای که در وسط شوره‌زار گرم  
 کم گشته تشنه را بدهد از زلال خویش  
 روحم نشیط گشت و روان خواست برپرد  
 زین تیره خاک تا که نه بیند همال خویش  
 خوش آندمی که گوش برالله اکبر است  
 خواهد ز شوق روح پرد از مثال خویش!

## تحقیقات عرفان در ادبیات فارسی

عرفان و تصوف ایران عالیترین مکتب ذوق و لطیف‌ترین اندیشه‌های بشری است که مهمترین آثار جاویدان زبان پارسی که از دیرباز سند افتخار آمیز این سرزمین بوده بر مبنای شکوهمند آن قرار داشته است. در هیچ یک از مکاتب اخلاقی و معنوی جهان تا بدین پایه و مایه ازدقایق و نکات تربیت نفس و وارستگی که راه وصول بحقیقت را هموار میسازد سخن رانده نشده و کیست که با کمی توجه و دقت در آثار بزرگان تصوف و عرفان ایران بدان معترف نباشد و یا با کمی مطالعه در برابر نبوغ و عظمت آنان سر تعظیم فرود نیاورد.

در این باره محققان و نویسندگان از روزگاران پیشین تحقیقات و تبعات جامعی بعمل آورده که مطالعه هر یک از آنها برای صاحب‌دلان روشن بین بسی سودمند و مغتنم بوده است. آقای دکتر لطفعلی صورتگر استاد دانشگاه طهران که از فضلاء و سخنوران نامدار معاصر می‌باشند و با آنکه از موطن دو ستاره فروزان قدر اول آسمان شعر و ادب فارسی سعدی و حافظ برخاسته بیشتر بشیوه سخن‌سرایان خراسانی سخن می‌سرایند و الحق توان گفت که در این طریق داد سخن در داده اخیراً اثر بدیع دیگری در شناساندن عرفان و تصوف ایران برشته تحریر در آورده‌اند که چون دیگر تألیفات و تصنیفاتشان مورد استفاضه اهل فضل و ادب خواهد بود.

تجلیات عرفان در ادبیات فارسی که از طرف انتشارات دانشگاه بچاپ رسیده نام این کتاب است و ما موفقیت روزافزون استاد ارجمند آقای دکتر صورتگر را در اشاعه دانش و سخن همواره آرزو مینمائیم و فضلاء و دانشمندان دور و نزدیک را بمطالعه این اثر سودمند و گرانبها دعوت مینمائیم.